

دنی دیدرو

برادرزادۀ رامو

مترجم
احمد سمیعی



۱۳۹۴

فهرست مطالب

مقدمه	نه
سال شمار زندگی دیدرو	۱
درباره برادرزاده رامو	۵
برادرزاده رامو	۹
شرح اعلام	۱۳۵
فهرست مصنفات	۱۴۹

مقدمه

فیلسوف به هرزه‌گردی علاقه‌مند بود؛ لیکن با نیرویی خستگی‌ناپذیر و با قدرت تمام کار می‌کرد. هرچند، خصوصاً در نخستین سال‌های اقامت در پاریس، نسبت به کولی‌صفتی، از آن نوع که در *برادرزاده رامو* دیده می‌شود، احساسی بیش از یک گرایش ساده داشت، این امر مانع از آن نگردید که علاوه بر تصنیف آثار منفرد، در مساعی و مخاطرات مربوط به *دایرةالمعارف* بزرگ‌ترین سهم را داشته باشد. در سراسر عمر، مردی ساده بود؛ فردی از عوام‌الناس بود که بر اثر درک مجلس امیران و محضر شاهزادگان، هرگز خود را گم نکرد. روشن‌بینی افسونگر ژاک قدری مشرب به خوبی معرف رفتار این متفکر توانمند بود، متفکری که از تجمل و تفنن برج عاج برکنار ماند و مردم پاریس را از نزدیک شناخت، مردمی که بر اثر ازدواج، بیشتر با آنان پیوند یافت.^۱ عشق به زندگی و نیز دانش، عشق به معارفی که روان را سرخوش و مخمور می‌سازند و شرف و بزرگی می‌بخشند، و هم، در آن حال، امکان می‌دهند تا آدمی با تدریس ریاضیات، ترجمه انگلیسی و نیز اداره *دایرةالمعارف* امرار معاش کند، نمودار نیروی حیاتی این سلاله خانواده صنعتگران و روحانیان است. در پرتو اراده استوار اوست که به رغم هزاران مشکل، *دایرةالمعارف*، به کوری چشم معاندان، انتشار یافت، *دایرةالمعارفی* که وی، علاوه بر کار و کوشش خویش، علاوه بر

۱. اشاره به ازدواج دیدروست با زنی از مردم زحمتکش پاریس. - م.

برای ما میسر خواهد بود از حدود مرز خویش گام بیرون نهمیم و به فرضیاتی برسیم که زمانه وظیفه محک زدن آن‌ها را بر عهده خواهد گرفت. آمیزه‌های از جسارت و تهور اهل تفکر و روشن‌بینی اهل دانش است که پیشرفت فکری و رشد و ترقی معارف بشری را امکان‌پذیر می‌سازد.

تجدید نظرهای پروسواس در رؤیای دالامبر، که نخستین تحریر آن در بحبوحه شور و شوق مصنف در ظرف دو هفته تراوش کرده بود، به ما یادآور می‌شود که یک نوشته منطبق بر مبانی علمی باید گام به گام راه خویش را ببیماید، نه آنکه یک‌باره خیز بردارد. در اینجا هیچ کیفیت عرفانی‌ای در میان نیست. اگر مکاشفه‌ای در کار است، مکاشفه هوش و فراست، یعنی استعداد تبیین و حل مسائل جدید جهان متحول، است. مسئله عنان‌گسیختگی جنسی عشق آزاد (تکمله‌ای بر سفرنامه بوگنویل)، سازمان و بازده کارگاه‌ها و بنگاه‌های صنایع دستی، بیان‌نمایشی (نظر خلاف عرف درباره هنرپیشگان^۱)، نگاه اجمالی به نظریه‌های تکامل و احتمالات (نامه درباره نابینایان)، این‌ها هستند نوع الهاماتی که از چنین مغزی، از چنین معجون کمیاب نیروی خیال و ذوق سلیم چشم توان داشت.

چگونه می‌توان خدانشناس بود! چگونه می‌توان خوشبین بود! چگونه می‌توان خندیدن، نوشیدن، عشق باختن، قمار کردن، سیم و زر خویش به باد دادن را دوست داشت و سپس این رابطه عاشقانه را با فکر و اندیشه خوراک داد! (دیدرو می‌نویسد: «افکار من معشوقه‌های من اند.»). دیدرو از دانستن این حقیقت دلشاد می‌گردد که دست‌نویس‌هایش پس از مرگش، بیش از پیش، پیدا خواهند شد و آیندگان خواهند دید که هنرپرستی تابناک او، به پیروی از اسلوب فکری منسجم، در سیر و حرکت است. این فیلسوف از آن فیلسوفانی نیست که در کنج خلوت می‌نشینند و راز غیب می‌خوانند. ماجرای اندیشه نمی‌تواند به باوری شاعرانه یا به ناباوری ویژه رؤیایها قناعت ورزد. تکالیف سنگینی که دایره‌المعارف به وجود آورده در پیش روی اوست و یادآور می‌شود که ترقی افکار و فنون به صبر و حوصله‌ای دراز نیاز دارد. در رساله اندر تفسیر طبیعت چنین می‌نویسد:

معلومات خویش که هر روز، بر اثر بازدید از کارگاه‌ها و بنگاه‌های صنایع دستی، رو به کمال می‌برد، شوق و حرارت عارفان و ایمان‌دین‌داران را نثار راهش کرد. به رغم بحران‌های مالی پیاپی، که بلاخص معلول زایمان‌های مکرر همسرش، و خانه‌به‌دوشی و گذراندن ساعت‌ها در قهوه‌خانه‌های باب روز، بود، و به رغم عیاشی‌های خود، بی‌وقفه کار می‌کرد؛ زیرا که در نظر وی، وی، زندگی و کار مهارکننده یکدیگر بودند.

همسرش بی‌فرهنگ، شلخته، پرزایمان، زمخت، و دهاتی‌منش بود. دیدرو تنها به مجالس ادبی مادام دپنه و بارون دلباخ می‌رفت. ستایشگری نامدار چون کاترین روسیه، محبوبه و طرف مکاتبه‌ای به نام سوفی ولان، که زنی چهل‌ساله و نزدیک‌بین و دارای خطوط سیمای برجسته بود، بهره‌ای از دنیای این فیلسوف و لخرج را پدید می‌آورد، دنیای مردی که بالزاک همچون زر ناب بی‌غل‌وغشش خوانده و نماینده تمام‌عیار «فلسفه سده هجدهم فرانسه است، پژوهنده‌ای که محکوم بود به پروبال زدن میان ایدئالیسم سده هفدهم، با صلابت و خشکی دارالعلمی‌اش و دینی که پایه‌هایش همچنان استوار مانده بود، از یک سو، و دانشی که هنوز در گهواره آرمیده بود، از سوی دیگر.

دیدرو نویسنده‌ای است تندکار؛ لیکن از شتابزدگی به دور؛ با همه درسرها و گرفتاری‌هایی که سردبیری دایره‌المعارف به بار می‌آورد و با وجود ضرورت گردآوری مآخذ و مدارکی که لازمه تدوین آن است، هم‌زمان با کارهای دیگر است که به آن می‌پردازد و نگارش آثار اساسی و عمده‌اش غالباً چندین سال طول می‌کشد. وی، همچون ریاضی‌دانی پرمایه، نمی‌خواهد در هیچ‌یک از تعبیراتی که به کار می‌برد راه مسامحه و خطا ببیماید؛ حساب می‌کند، می‌اندیشد، و ارسی می‌کند. هر چه بخواهد، فرصت دارد؛ زیرا برای او آینده مهم است. صفای روش تجربی، که یکی از مفتاح‌های دایره‌المعارف به شمار می‌رود، اهمتامی است که برای نشانیدن عینیات «مسلم» و «مبهرن» به جای مفاهیم محلی و معقولات به کار رفته است. بی‌گمان اندیشه نو و تحول به سوی دانش نو را در نزد اصحاب دایره‌المعارف سراغ توان گرفت؛ لیکن، علاوه بر این، در نزد دیدرو، بلاخص کوششی آزادی برای پیوند دادن معقول به محسوس و نشان دادن منطق و ناموس عالم، پس از تصدیق وجود و عینیت آن، مشهود است. تنها با مشاهده و امعان نظری که به دقت هدایت شده باشد

۱. ترجمه این اثر، با عنوان هنرپیشه کیست؟، در سال ۱۳۴۷ و چاپ دوم آن در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است. - م.

برادرزاده رامو

موجودی بود که همه «ورتومن‌ها» او را به خود واگذاشته بودند.^۱
هوراسیوس، کتاب دوم، هجائیة هفتم

هوا چه خوش باشد چه ناخوش، مرا عادت بر آن است که ساعت پنج بعدازظهر برای گردش به پاله روآیال روم. آن که همواره یکه‌وتنها روی نیمکت خیابان درختی آرژانسون در دریای خیال غوطه‌ورش می‌بینند منم. با خود از سیاست، از عشق، از هنر، و از فلسفه سخن می‌گویم. عنان اندیشه را رها می‌سازم و آزادش می‌گذارم تا نخستین فکر خردمندانه یا بخردانه‌ای را که روی می‌نماید دنبال کند؛ به همان سان که جوانان هرزه و عیاش را توان دید که در خیابان درختی فوآ از پی معروفه‌ای سبک‌مغز، خنده‌رو، شوخ‌چشم،

۱. Vertumnis quotquot sunt notus iniquis. این جمله از هجائیات هوراسیوس نقل شده، در وصف کسی که مانند ژان فرانسوا رامو پیوسته از افراط به تفریط رو می‌کند، به این شرح: «در میان آدمیان، جمعی همواره فاسدند و پیوسته بدکار. جمعی دیگر، که به شمار بیشتریند، در تذبذب‌اند؛ گاه به نیکی روی می‌کنند و گاه به بدی. در مثل، پرسکوس غالباً با سه حلقه انگشتری خود ممتاز است و گاه حتی یک حلقه انگشتری هم به دست چپ ندارد؛ دمدمی زیسته است و دم‌بدم تغییر کسوت داده؛ از خانه‌ای زیبا بیرون آمده تا به یک‌بار در زاغه‌ای بخزد که برده آزادشده‌ای که او را سرووضعی باشد یارای آفتابی شدن از آن را نخواهد داشت؛ در رم، به دنبال زنان بود و در آتن، فیلسوفوار می‌زیست؛ موجودی بود که همه ورتومن‌ها او را به خود واگذاشته بودند...». (ورتومن، الهة باستانی روم است که بنا بر اعتقاد رومیان، بر تغییرات و تحولات فصول فرمانروا بود.) - م.

و بینی سربالا روان اند، این یک را رها می کنند و به دنبال دیگری می شتابند، به همه روی می آورند و به هیچ یک پیوند نمی یابند. افکار من دلبران من اند. اگر هوا زیاده سرد یا خود بارانی باشد، به قهوه خانه رژانس پناه می برم و در آنجا به تماشای بازی شطرنج سرگرم می شوم. پاریس در جهان و قهوه خانه رژانس در پاریس جایگاهی است که در آن بهتر از هر جای دیگر شطرنج بازی می کنند. به دکه ری^۱ است که لگال ژرف بین، فیلیدور تیزهوش، و مایوی استوار و بی تزلزل هجوم می آورند. در آنجاست که حیرت انگیزترین بازی ها را توان دید و ناشایسته ترین گفت و گوها را توان شنید؛ چه اگر از یک سو بتوان، به مانند لگال، هم نکته پرداز بود و هم شطرنج باز چیره دست، از سوی دیگر هم می توان، به مانند فوبر و مایو، استادی در بازی شطرنج و بی خردی را با هم جمع کرد. روزی، پس از ناهار، در آنجا بودم، زیاد تماشا می کردم و کم سخن می گفتم و هر چه کمتر گوش فرامی دادم، که ناگهان یکی از بلعج ترین آدمیان این مرزوبوم — که به برکت خداوند، کشور ما نه چندان اندک از وجودشان بهره یافته است — به کنار من آمد. وی معجونی است از علو طبع و دناوت، از سلامت ذوق و خفت عقل. مفاهیم شرف و ننگ می بایستی به شگفت گونه ای درون مغزش در هم آشفته باشند؛ چه صفات نیک و بدی را که طبیعت به وی ارزانی داشته بی جلوه فروشی و بی شرم و آزرم آشکار می سازد. وانگهی، از موهبت ساختمان جسمانی نیرومند، حدت نیروی شگرف خیال، و قوت ریوی کم نظیری برخوردار است. اگر روزی روزگاری با او مصادف شوید و جنبه بدیع و اصیل وجود او مجذوبتان نسازد، یا انگشت در گوش می کنید تا یاهوهایش را نشنوید، یا پا به فرار می نهد. خدایا، چه دراز نفس است! هیچ چیز از خود او به خودش بی شباهت تر نیست. گاه، چون بیماری که قوایش تا آخرین حد تحلیل رفته، لاغر و نزار است، از ورای گونه های دندان هایش را توان شمرد؛ تو گویی چندین شبانه روز است که لب به خوراک نزده، یا از ریاضتگاه تراپ بیرون آمده است. ماه دیگر، پروار و فربه است؛ تو گویی از سر خوان سوداگری یک دم کنار نرفته یا در دیر برناردن ها معتکف بوده است. امروز، پیراهنش چرکین، ازارش پاره، ژنده پوش، و توان گفت بی پای افزار است، سر به زیر افکنده، راه می پوید، و

۱. مقصود همان قهوه خانه رژانس است که به ری تعلق داشته است. - م.

خود را از دیده ها پنهان می دارد، و آدمی به وسوسه می افتد که او را فراخواند و وجهی نیازش کند. فردا، با سر و روی آراسته و کفش نو به پا کرده، موها را چین و شکن داده، نونوا، با گردن افراشته، راه می رود، جلوه می فروشد، و شما تقریباً مردی آبرومندش می پندارید. او روز به روز هر چه درمی آورد می خورد و به مقتضای حال، شاد یا ناشاد است. بامدادان، چون برمی خیزد، اول فکروذکرش این است که در کجا ناهار خواهیم خورد. پس از ناهار، به اندیشه آن است که در کجا شام خواهیم خورد. شب نیز نگرانی و تشویش خاص خود را همراه می آورد. یا پای پیاده خویشتن را به انبارکی که در آن آشیان دارد می رساند، آن هم اگر صاحبخانه از انتظار کرایه به ستوه نیامده و کلید انبارک را از وی نخواسته باشد، یا به میخانه ای در خرابات بار می افکند و در آنجا، میان گرده نانی و کوزه فقاعی، در انتظار روز می نشیند. زمانی که پنج شاهی در کیسه ندارد، و این حال گاه به گاه پیش می آید، خواه به درشکه دوستی از دوستانش، خواه به سورچی سنیور والجاهی توسل می جوید که در کنار اسبان خود، روی کاه، بستری به او وامی گذارد. بامدادان، بهره ای از تشک خود را همچنان لای موهای خویش دارد.^۱

اگر هوا معتدل باشد، همه شب گردشگاه کورلارن^۲ یا خیابان شانزلیزه را گز می کند. همراه سپیده روز، با همان جامه ای که از شب دوشین و گاهی از چند روز پیش به بر داشته، در شهر آفتابی می شود. این چنین طرفه آدمیانی را در نزد من ارجی نیست؛ اما کسانی هستند که ایشان را در زمره آشنایان خودمانی، حتی دوستان خویش، درمی آورند. مرا تنها سالی یک بار، چون با آنان مصادف می شوم، به کنار خود می کشانند، آن هم به این سبب که منش ایشان با منش دیگران فرق فاحش دارد و آن همسانی و یکنواختی ملال انگیزی را که طرز تربیت، عرف جامعه، و آداب و رسوم رایج وارد زندگی ما ساخته اند، می شکنند. اگر یکی از اینان در جمعی ظاهر شود، همچون ذره ای خمیرمایه است که موجب استحاله می شود و به هر کس بهره ای از خصوصیت فردی جلی خویش را بازپس می دهد. به تکان درمی آورد، می شوراند، به قبول یا انکار و ملامت وامی دارد، حقیقت را بیرون

۱. مقصود خرده های کاه است. - م.